هو

بسم الله الامنع الاقدس

این ورقه مقدمه کتاب گلزار تعالیم از آثار مرحوم ملا محمد حسن زراقی رحمة الله است که در طهران
بخط مرحوم آقا میرزا مهدی فرزند ایشان نوشته شده و آقای علیمحمد ناجی انفار ام داده که
که استنساخ و نسخه خطی گلزار تعالیم که آقای یحیی فرهادی فرزند مرحوم آقا محمد جواد فرهادی
از کرمان برای محفل فرستاده ملحق نمایم چون کتابچه که در اختیار بنده است قرار دارد
جز یک صفحه از اول این مقدمه را ندارد و آن صفحه را هم عمداً با آب سیاه کرده اند جز چند سطر آن
که محفوظ است که خط خود مرحوم زراقی باشد و به کتاب خط ایشان ملحق شده

تاریخ یازدهم اردیبهشت ۱۳۲۹ ... علی

گلزار تعالیم

بسم الله الابدع الاقدس

حمد بیحد مبرّی از خلل — خود بود مخصوص حق لم یزل

آن خدائیکه آیات معرفت تام شئونات خود را جلوه تجلی داده در کلشیء از
برای کلشیء با یجاد کلشیء تا هیچ شیء در رتبه خود محروم و بی بهره از معرفت
بشناسائی او نماند و از کمال حکمت بالغه خود منع نکرده هیچ شیء از فیوضات
خود را از هیچ شیء و جبار نفرموده هیچ شیء را بر هیچ شیء و با این حکمت بالغه
بمقتضای قدرت مستقله خود درج فرموده در هر شیء معنی هر شیء را

تا آنکه در خلق رحمان تفاوتی دیده نشود چنانکه فرمود: ما تری فی خلق الرحمن
من تفاوت. و فرمود و ما امرنا الا واحده. کل شیء فیه معنی کل شیء
فتفطن و اصرف الذهن الیه. کثرة لا تتناهی عدداً قد طوتها وحدة
الواحد طی. فسبحانه سبحانه ما اعظم شانه و جل جلاله و عم نواله و کبر کبریائه
پروردگاری که عندلیب لطیفه نفوس صافیه انسانیه را بمحاذات شمس عنایت
قدرت بیان آن بخشیده که در ساحت گلزار قدس بنغمه سرائیهای بدیعه
و نغمات بالی ان بنغمه باشارات و تلویحات از لمعات انوار طلعه
ازلیه حکایت کنند. بخشنده که نور وجودش جهان گرفت. کون و
مکان بجلوه نور بیان گرفت. دلرا بلطف زد آتش عشق ازل نمود
وصف تجلیش جهان بزبان گرفت.

و الصلوة و السلام از منظومه صلوات بارکات بلا نهایات
و اعم ... تحیات زاکیات بی منتهی غایات بر ذات یک
اقدس طلعت مجرده ... نقطه بیان و حروف حی او باد
و بر اوراق ساحت قدس ازلیه و حدیقه ... شهدای مظهر او از
قبل او که اعیان خلق و ... در طریق دین علیهم
بهاء الله ابد الابدین و علی اعدائهم لعنة الله دهر الداهرین

چنین

چنین گوید سرگشته پریشان ... آشفته روزان
که چون لم یزل بموجب حکمتهای بالغه کینونات خلق که از وجهی کینونه
ظهور مخفیه الهیه اند با نواع حجبات و سبحات عقلانیه و روحانیه و نفسانیه
و جسمانیه محجوب و مستور میبوده اند و ظهور لطیفه الهیه در هر عصری بشانی
از شئونات نبوت یا ولایت در هیکل شخصی از خواص شایسته نوع انسانی
بقدر اقتضای علو الظهور فوق حجبات کشف سبحات از آنها میشده
تا آنکه ادوار و ادوار منتهی شده بظهور نقطه بیان در هیکل شریف ... لطیفه
ذات حروف السبع علیه من الله کمال البهاء در کمال احجبه ... اسماء و کمال
الحجد ... و از غایت علو و ارتفاع آن ظهور نهایت سمو
و ارتفاع آن ... ظلمت
با شیر ... از کینونات مؤمنین بیان فرق نشد تا آنکه بشرف تصدیق
و ایمان آن مشرف و معزز نشده اند ... حکم مؤمنی از
با مضمون حدیثی که در اوراق فرقه محققه از آل الله وارد شده که ان لله
سبعین الف حجاب من نور و ظلمه که تمام آنها ... ظهور خرق
شد. و چون ... معلوم است که کینونات خلق چه از
اخیار و چه از اشرار ... نقص کمال در مرتبه واحده نشسته

بلکه در غایت اختلاف در علو و دنو رتبه و بشدت و ضعف مشاهده -
نقص و کمال کینونیات در وقت جنبش اینها آثار حرارت و نور را از
اینها بظهور میرسد چه از احوال حاجیان آن کینونیات و چه از افعال اینها
و مراتب ایمان دیگر در نور و ظلمت و علو و دنو ثابت و نکاوت و بلادت
و کیاست و حماقت و صفا و کدورت و اعوجاج و استقامت و تیقظ و
غفلت و اعتدال و عدم اعتدال آن کینونیات از زمان آثار آنها هر دو هویدا
میگردد حتی آنکه فقط بان چند ذکر و مورد که در صفات ذر عالم جان شان
خواسته است که نفوس را که صافیه مرتفعه چند از تاثیر ظهور این شمس
بعد از حرق حجبات و کشف سبحات از آنها تربیت یافته بمنزله مرایا
مرآت صافیه حاکیه از شئونات آن شمس شده و بقدر حوصله و استعداد
خود حکایت کنند از شئونات مرتفعه و مقامات مستغنیه آن شمس
و چون در سنه ظهور قائمیت که هزار و دویست و شصت و شش هجری بود
بعد از تصعیدات بلا از گردش ایام العلیه در بستانی این شکسته ضعیف
پس از تیقظ از خواب غفلت در سنه ... شهر ربیع الاول از الطاف
بیرون ایمان و تصدیق بان ظهور مشرف شده در ... بلکه در ...
بلکه در صفحه بلکه در هر روزی حالتی دیگر و سروری دیگر و نوری دیگر از این شکسته
ضعیف

ضعیف بظهور میرسید که موجب تکمیله دیگر بهای ... غرض المتحیر ورق
این شکسته ضعیف میشد تا اکه در سنه شصت و هشت لسان این حقیر پریشان
باز ال آیات نزولیه گشوده شد تا اکه سال هشتاد و شصت بود از آیات اری
در اثبات حقیقیه این ظهور بعلم آمده که در مجلد جداگانه مرتب و ثبت شده
و در تاریخ شصت و هشت که فتنه تیر انداختن بشاه در تهران بر پا شده
بساعت چاشت ... تاریخ ... ذیقعده سنه ۱۲۶۸
هزار و دویست و شصت و هشت حقیر را گرفته بدار الخلافه طهران روانه نمودند
و بفضل و عنایت الهیه یا بیست روز زیادتر توقف در آن ارض اقدس نیافته
و بهیچوجه منافی احترامی در تهران ... راه ... نسبه تحقیر
بیعنی نیامد و بعزت تمام عود وطن مالوف کرده هر روز در نوری دیگر
و در شوری دیگر اوقات میگذشت تا اکه در سنه شصت و نه لسان دعوت
و مناجات از برای این حقیر گشوده شد شب و روز غالب اوقات ادعیه
مناجات از قلم و زبان جاری و از آنها بسیار زبان قلم بالواح و اوراق
صورت رقم بیشه رفته ... سال تمام غالب ساعات در حال و الاستغفار
بالحالات اجمع بردم تا اکه صحیفه المنصریه که مشتمل است بر ... و دعا
مناجات که غالب آنها متضمن طلب نصرة و فرج است صورت اتمام پذیرفت

دو در مجلد جداگانه سمت ترتیب و انتظام گرفت و بعد از اتمام این نظم
نوزدی دیگر و سروری دیگر در حالت این شکسته ضعیف بهم رسیده
لسان غزل سرائی در زبان این حقیر مفتوح شده بدون اطلاع و آگاهی
از قوانین شعرا با عدم استیناس به آداب دواوین ارباب نظم در دو سه ماه
اوراقی مجموعه مضمونهای بدیعه خوش و نکتههای منیفه دلکش
که از قلم زبان در زبان ملت صورت انتظام گرفت و بمنصه ظهور رسید
تا آنکه در اندک زمانی نسخه منظومه مسمی به نگارش قدس صورت اتمام و
اختتام پذیرفته و آن نسخه در زمان کمی در میان اهل بیان اشتهار تام گرفت
و بعد از اتمام آن نسخه انگیزه حالتی تازه و شوری بی اندازه بر دل افتاده به نگارش
نسخه حجة البالغه قیام و اقدام رفت و چون آن نسخه اگرچه بحسب ظاهر بطرزی
انشاء شده که بنظر فصحا لغتی مراتب معضلات و مشکل بتوان پسندید
ولی بطور رمز و اشاره و تلویح حاوی همه مطالب ظهور بیان بوده مقبول طباع
صاحبان افهام سلیمه مستقیمه گردیده بود نسخه اصل تمام نشده که خداوند
بمشیت حتمیه خود اسباب چاپ زدن آنرا مهیا فرموده اتمام نسخه
با زمان چاپ آن مقارن شد به مبلغی و بعد از ... پانصد جلد آن
از چاپ خارج شد بحمد الله اتمام حجة خداوند در میان خلق منتشر گردید

رجوع

رجوع از ظهور علو کلمات آن نسخه و عجز ابنای زمان از درک و فهم مرموزات آن
با شیوع خواندن آن بر وارد غبار را اطلاع و آگاهی اکابر زمان و علما
از مقامع مضامین آن و اشتهار و شیوع آن در میان خاص و عام و انتشار
بسوی بلاد بعیده آتش حسد حاسدین اشتعال گرفته در مرحله افساد
و فتنه گری دامن همت بر میان زدند تا بتاریخ ربیع الاول هزار و دویست
و هشتاد و شش ۱۲۷۰ الهجریه که واعظ یزدی بکاشان آمد بعد از آنکه مشاهده
نسخه اوراق این شکسته ضعیف بر بنای رد و حدود بدگوئی شد بخیال آنکه
سا صوف نیه اوراق ضعیف از این طریق بهره و تمتعی خواهد آمد
بمجرد اینکه این سعی گوشزد اهل فساد دارای بیضا و شده اورا بخلوت
خود برده مضمونهای غریبه عجیبه در حق این شکسته ضعیف با او القا کرده
و به تقریر خود آن ملعون در مجالس عدیده و عده مجلس ترها ن ادا داد
در مسجدها در میان بازار بحسب او تعیین نمودند و آن ملعون گذرانیدن بالای منبر بالا کرده
آن ملعون از خدای بیخبر هر سفری که بعقیده او در مردم از آن شنیع تر بوده
در نظر عنود به آخر خوش ترمیم خود در حق این شکسته ضعیف ذکر نموده
و بعد آنکه همراه خود بمنبر برده سر گنده یاد مکر و بر صدق مقالات خود
دانی خلق به تمیز که در ته سه سال با حقیر معاشرت داشته رجوع

و بابت و امانت از این حقیر بنده نشنیده بودند همه این مضمون‌ها را گوش
میکردند و از برای نظر بروز آن خود حکایت میکردند تا آنکه آتش فتنه در مملکت
بیافروخت که طریق از برای حلول آن بنظر نیامد الا رفتن بمدرسه سلطانیه
و صحبت داشتن با مردم بعد از حرکت بر رجحان این علم چه وجه متفق شدم از روی امر شرع
و عرف بلد که اعلام کنند تمام خلایق را که در مدرسه جمع شوند لهذا در یوم جمعه
رسول شهر ربیع الاول ۱۲۷۶ را در مدرسه بیست و هشتاد شش تمام روسای شرع
و عرف و بعد بیست و سه هزار خلق که از پانصد افزون بود جمعا از امارات
در مدرسه سلطانیه مجتمع شده و این حقیر شکسته بنظرات عنایات الهیه تا اندرست
و قسمت یه ربانیه با کمال تمکین و اطمینان و اقتدار رو بر بزرگ‌ترین گروه
بعد از انشاء خطبه‌ای گفتم آنچه گفتنی بود و بگفتم آنچه شرحت را اظهار آن بود
و بغیره عمده این مجلس اتمام حجت بالغه بر تمام خلق و تنبیه ذوی الافهام و ارباب
کیاست از اعیان خلق چه از اهل العلم و غیر اهل العلم ایشان به کلمات
حقانیه مستنده ببراهین ساطعانیه بر عظمت مطلب و بی‌شعوری و مجهوری اکثر
خلق بلکه اغلب علمای ایشان از مدینه علم و حکمت و تهی دستی حق از امر و
دین را ثابت و احدی را مجال هیچ سخنی در هیچ مرحله نشد تا آنکه یکی از
در منبر اقرار بر کشف طغیان ایشان را از اهل العلم ایشان بگرفتم

و آن نصیحت را بر عبرت و حیرت و خجلت با انفعال تمام اهل آن مجلس
گردید چون بعد از فرود آمدن حقیر از منبر و عود بمنزل خلق به شور و کوشش بار دیگر
در دعوی از دحام اهل آن بر این شکسته ضعیف معمول داشته و حضرات واقعه نگار را
تمام آن گیرودار است را مفصلا با منافی دولت سفیانه نگاشتند
بمره دیگر بعد بهتر آن تفصیله این شد که اشاره از بعض از ایشان
چنین شد که اگر در این ایام با خفیا خود مسافرت بسمت عربستان
بشود خوب است لهذا این شکسته ضعیف در میان زمستان در شب چهارم
شهر جمادی الثانیه سنه هزار و دویست و هفتاد و شش ۱۲۷۶ از بلده شماخی بعزیمت
عربستان خارج شده که از نظرات عنایت حضرت احدیت جدا بعد از
در غلبه اوقات لیل و نهار از سنه مسافرت از ابتدا تا انتها بمرات
و ذکر مناجات اشتغال داشته تا آنکه بعدد نود و پنج ۹۵ دعای خوش مضمون متکلم
آمده که مجموع آنها را مسمی بصحیفه بو... صورت و اتمام پذیرفت و چون بعد از سعادت
از آن سفر قرار توقف بعد یکسال کمتر در عراق منعقد بوده و حضرات
نراقی چه از مؤمنین و چه از غیر ایشان بعادت دیرینه زیاد مبالغه در اعزاز
و احترام این شکسته ضعیف می‌نمودند این معنی بطباع خبیثه خبیثان زمان
گران میامد مجدد در مقام تهیه و تمهید مقدمات فساد و فتنه انگیزی

برآمده و تسبیحات تمام ساعتها در نزد سلطان دنیای دولت او نموده تا
آنکه مجدد حکم و کدی بصدور فرمان یقین در نزد علیم مدرقم گشته که باید فلان
تنها عود بعربستان نماید و هرگز مادام الحیوة عود بدان نکنند و قد عنهای
بلیغه نسبت بمتحفظین دروب و طلوع دیگهبانان ثغور در باب مراجعه معمول
تا آنکه بتاریخ ربیع شهر جمادی الاولی سنه هزار و دویست و هشتاد و [illegible]
بعزیمت عربستان مصاحبت حضرت علیه [illegible] خارج شدم بتاریخ [illegible]
شهر جمادی الثانیه وارد ارض کاظمین شدیم و بعد از ورود توقفی [illegible]
دو سه در طلب اوقات شبانه روز گاه [illegible] مناجات و گاه [illegible]
ساقی نامه در باعیات عنوان مکالمه بحضرت محبوب در میان داشت گاه
بر سبیل اتفاق از غزلیات هم بر زبان قلم جاری میشد چون زمان
بطول انجامید و این نوشتجات زیاد شد قرة العینی مهدی را گفتم که از هم
از دعوات و مناجات بقلم آمده جمع نموده در نسخه مرتب دارد چون همه را
جمع کرد معادل شد واحده که پنجاه و هفت دعا و مناجات باشد مرتب ثبت آمده
نسخه جداگانه مسمی بصحیفه جوادیه صورت انجام پذیرفت چون تمام الا [illegible] جوادیه محبوب
[illegible] ظهور رسید بعضی از ادعیه و مناجاتهای نسخه کمال ترفیع در ترکی دارد
برادعیه و مناجات آن صحیفه [illegible] چون رسیدم [illegible] جمع کردن ابیات

ساقی نامه در باعیات برآمدم بقدر هشتاد و شش واحد ساقی نامه و نوزده در صد
رباعی بقلم آمده مرتب و منظم گردید و سعد و دیوان از غزلیات بطور [illegible]
که در [illegible] غره شهر صفر المظفر سنه هزار و دویست و ۱۲۷۹ هفتاد و نه [illegible] آن [illegible]
ساختن کتاب بدیع در غزلیات بسر [illegible] عزم تمام شروع در انجام این مرام کرد
از صبح تا شام در اتمام این مقصود بکمال انبساط و فرحی خاطر اهتمام نموده تا
آنکه در سلخ شهر جمادی الثانیه هزار و دویست و ۱۲۷۹ هفتاد و نه نسخه بدیعه مسمی بگلزار قدس
بترقی رأی حضرت ازلی صورت و حلیه اختتام پذیرفت و تمام آن [illegible]
چهار ماه قمری تا تمیز نظرات [illegible] انجام گرفت (انتهی)

[illegible] ۳۵۴ [illegible]

ان قسمت [illegible] که [illegible] بخط [illegible] مرحوم [illegible] است [illegible]
بعض [illegible] (کذا) [illegible] شده [illegible]
[illegible] نزد خدا [illegible] از ازل [illegible]
[illegible] حارث ان کتاب [illegible] خواندم [illegible]
کرا [illegible] است [illegible]
[illegible] بعضی از غزلیات
در جمع [illegible] بعض [illegible] گلزار قدس [illegible]
حضرت [illegible] [illegible] ... اول [illegible]
شعبان المعظم [illegible] ... [illegible] گلزار قدس [illegible]

ای بهائی تو تو هادی منی   ام[۵۱] رها گشته بستری منی
آنکه شد سرکرده اعدای من   در همه جا بر سر دعوای من

زانکه جولد مرده زاهدی منی

ظلمتیان جمله بسوز آمدند   در پی ابلیست به نور آمدند
از عقب ام شرور آمدند   با همه مخلوق برور آمدند

چونکه همه گشتند رهوی منی

سدن از جهل حماقت بها   مکمن ارض و ناحیت بها
مخزن از فسق زرارت بها   معدن از ظلم شقاوت بها

تا شده همباز با آرمنی

آنکه جهانه ز تو در انقلاب   گشت خراب از ز عملت بی‌حساب
آسمان از تو بپیچ ره آب   اهل کتابند به تو در عذاب

از چه گذشتی تو ز اعدای منی

فتنه و کهار تو برپا شتی   لطشه کبری ز تو بیدا شتی
سفتری بر رب اعلی شتی   مدعی ظلمت ابدی شتی

هیچ نترسی تو ز غوغای منی

نیست بجهان چو تو دارا کریام   آنکه بها گفت تو را او را نام
خورشید مشهور همه جا صدر عام   کز تو بها نفت بمایر حرام

زانکه شدی ای خبث اعدای من

چون ز نقش قصور آمدی   منظر از فسق و فجور آمدی
مغز ظلمت در آمدی   منظر از امر بنور آمدی

تا که گذشتی تو ز نیکی منی

در همه عالم چو تو گمراه کو   چو تو دگر دشمن الله کو
ساعی در مرتبه و جاه کو   راعی هر ملحد بدراه کو

خوب سپیدی تو تمنای منی

در همه عالم چو تو کو احمقی   تا که ستیزد بگمان حقی
از چه ز خوف باردنقی   تا که خوش آید ز تو دشمن چه کفی

خوب گرفتی ز حسد جای منی

صرف رجال وش آمد بها   اهل من شه منش آمد بها[۵۱]
کم هنر و پر کشش آمد بها   بد سیر و خوش روش آمد بها

خوف نکرده ز دم گویای منی

عبد تو را خواند خدای صمد   سامریت آنکه شدت معتمد

تا که فکنده است زهوا در عمد — خصم شدی با حق فرد احد

این چه بلا سوز سودای من

زین همه جمله باد آمده است — بسکه بود از تو فنا وا آمده

ظلم بهادی به عبا وا آمده — جمله با ارباب وداد آمده

هم نگری تو رسنگوار من

خون دل بود از ستم سامان چه شد — سید علی اکبر آتش چه شد

میرزا رضا متلاشی چه شد — میرزا علی بنجوانش چه شد

که شور اگاه زلفان من

احمد که اکنون بدل زنده بود — چند حسین بستر تو فرمانده بود

حب جدا بر دل اکنده بود — از همه کس منقطع و کنده بود

از چه بسته گشتیش از لدی من

ای مدیران بچه جانبری است — انکه با برادر بچه خونه است

در هر منزل راه چه جبر و بلا است — دین و دل از دین بچه مغز و فنا است

اه از این نامه درد واری من

دین و دل از دست بها در هم است — بنفش دین اندر دل ما ماتم است

هر که دین اندوه ولا ماتم است — استر اراه صد ماتم است

است زوری این همه غوغای من

سنگ تو مرگ جهان که بود — عدل تو ز یمن به بیان که بود

کرچه که سفیانه دوری بود — یا چه لشمی که پیرار دل ما بود

داده گوارا همه عصیان من

سنگ مولود غرض جهان مشتق — تو که زنده دم زده احمق

بس بود در حق تکانه زبس — بس بجا نه شد از اوصدش

که مرد گاه زنادان من

این چه خداست صدا با بدرد — کس هرد غرض خرخج و جرد

چونکه ندارد نبطه هیچ غرور — می کند فرق خوب از منزور

تا شده مجبور بعجزی من

دامنجا ز عمر زشت تو — صد عجم از تخم به کشت تو

زرد شود باز چه [illegible] سرشت تو — خم شود از دری اسپه گشت تو

چون در آیه شب یلدای من

نقطه مرکز تو در سفر در هست — تا دیاری تو زعهد الست

در قطره مست شده سفر به پست — ز انجمه فتنه بجا گشت

به عمر طلعت بهای من

روی غنا دیدی رهانی شدی　　سوی جفا رفتی و یاغی شدی

مهر و وفا دیدی یاغی شدی　　باد غرورت چه دماغی شدی

هست نمودی به لدرای من

حکم پاترا تو نیم پرزدی　　بر دل پاکان همه اخگر زدی

دست بدامان قلندر زدی　　ساز حماقت به کشور زدی

گردش کردی چه بابای من

نور خدا بر سر تو سایه داد　　ارکه مشیر کرد ترا مایه داد

در نظر اهل زمان پایه داد　　بر همه امثال ترا پایه داد

خوب گرفتی ره لسیدی من

مو تعلکانی که در ره سجا　　بستر آن طلعه نور خدا

انکه مرا از در خود راند از جفا　　باکه بدلکه سپرد انتقضاء

بوده همه فرقه بسلامی من

خرقه الوده بحولش نگر　　جنبش سودای جنونش نگر

لوقه نبات زبونش نگر　　لیستدن فطرت حیزش نگر

چون شده مشهور سوداهی من

یا امه الله کجا ثمه کما　　ناکه ترحم کنیم از دنا

پس کن ازین قید بلادم را　　از لب ماکه بباری فدا

گردش دوران همه مشکوای من

مردم گیتی بر همه زنها حرام　　بوی خوش نیست مرا داد دشنام

یا که برادر غازه نامند مدام　　یا که بآکدست برآرند کام

چونکه فسرده دل درد‌ای من

قریه وکه لیشنه خوش معجزه　　معتقدانش که بنظر خوش مزه

هر روشی اندر جهان شد بزه　　از سر جو جسته چو آل برزه

تا شده حاج زبون لال من

دعوی او نیست بجز اعتساف　　در نگهش نیست بغیر از خلاف

نیست همه دعوی او جز گزاف　　سود و درآید همه در اعتساف

چون بدر آید ید بیضای من

در همه عالم چو تو مکار کو　　نعمت حق را چه تو کفار کو

خویش گذارنده چو تو ستار کو　　ناقه خود را چه تو طیار کو

از چه بود این همه اوای من

البسه صدف و حریرت کجا　　اطعمه شاه و وزیرت کجا

صندلی و تخت وسریرت کجا　　عنبر بازار و عبیرت کجا

بهر چه ای جمله حیران منی

سینه تهی بود و حاجت مدام | چشم دلم بود ز حاجت بکام
پرورش طبع من از جهت مرام | در هم دو بار ز خور جهت مدام

کسر چه داری قریه یار منی

حسرت راست چو گرفت دلش | مجمع از شهد شدی بر لبش
صد شده بیم جانم از [illegible] | عالمه نفس و هوا حایلش

گوش بداری صدای منی

وای از آن حسرت و آه تباه[۲۵۱] | در دلم سوز سیاه تباه[۲۵۱]
وز غم آن شکسته جاه تباه[۲۵۱] | در دلم جان تباه تباه[۲۵۱]

چون به شهر آمده ساکن منی

ترک به حق طلم عظیم بود | نه به شرک که ز جحیم بود
معرفتش کهنه ز جحیم بود | مرا لش از ز قهر جحیم بود

چون شده [illegible] ز ما بدی منی

چون به ره رب علا آمدم | پاک ز زهر و ز جفا آمدم
با صفت صبر و رضا آمدم | بر سر عهدم بر ما آمدم

حق عطا داده تمنای منی

چون تولدی در دل زنده‌ام | ز تو پرورش به دل کشنده‌ام
ز نفرتش یار دل شرمنده‌ام | در به جرم و فرخنده‌ام

کیست که بسته به تولدی منی

هست تبری ز یاد تو منم | بشعر دل از دل شده آئینه
کیست در ای دم غمگین منی | تا که نوازد دل غمگین منی

خوش ولدی رتبه ای منی

تمام شد تبری [illegible] بعضی از غزلیات رجوع شد و بعضی از عبارات [illegible] ناقصه و مختصر از کتاب [illegible] حقیقت [illegible] والله ولی العطیات جامع الآیات فی [illegible] . . .

در اول غره آخر شهر شعبان المعظم سابق . . .

قسمت آخر که سطر گذارده‌ام سیاه شده و خوانا نبود . در تحریر این کتابچه غلطهای زیادی [illegible] دیده شده از این جهت [illegible] هم که خط خود [illegible] را [illegible] اینجا که غلط [illegible] را تا بتوانند [illegible] دیگران [illegible]